

در حدیثی می‌خوانیم ان امیر المؤمنین و الائمه من ذریته هم الموازین: «امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند».

بنابراین انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می‌کنند و در این مقایسه روشن می‌شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند. از همین طریق «افراد» و «اعمال» وزین از بی‌وزن و سنگین از تو خالی

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۲۹

و با ارزش از بی ارزش، و پرمایه‌ها از بی‌مایه، تشخیص داده می‌شوند. ضمناً سر ذکر «موازین» به صورت جمع نیز روشن می‌گردد، چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند. این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه‌ای بطور آشکارتری می‌درخشیدند، و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود. «اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک (یا بی‌وزن) است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود» (و من خفت موازینه فاولئك الذين خسرو انفسهم فی جهنم خالدون). تعبیر به «خسرو انفسهم» (جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی‌آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند. آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می‌دهد شعله‌های گرم و سوزان آتش، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می‌شود (تلفح و جوههم النار). «و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ، چهره‌ای عبوس و درهم کشیده دارند (و هم فیها کالحن).

«تلفح» از ماده «لفح» (بر وزن فتح) در اصل به معنی ضربه شمشیر است

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۰

و از آنجا که شعله‌های آتش، یا نور شدید آفتاب، و باد سموم، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می‌شود بطور کنایه در این معنی بکار می‌رود. «کالح» از ماده کلوح (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند که بر اثر شعله‌های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می‌شود بطوری که لبها از هم باز می‌ماند.

نکته‌ها:

۱- آن روز که نسبها از اثر می‌افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالباً در جهان دیگر دگرگون می‌شود، از جمله مسأله ارتباطات قبیله‌ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می‌دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می‌گردد. اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مسأله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جایی نمی‌تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می‌کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می‌دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است، و نه از فرزندان کاری ساخته است یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم: «روزی که نه مال سودی می‌بخشد و نه فرزندان، تنهانجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد».

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۱

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد، باز مشمول همین حکم است، و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان بزرگوار می‌خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی‌هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسماً طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گر چه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی: «پیوند هر حسب و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من».

ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در المیزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبدالله بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبها در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست. لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهر آشوب از طاووس (یمانی) از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم: خلق الله الجنة لمن اطاع واحسن و لو كان عبدا حبشيا، و خلق النار لمن عصاه و لو كان ولدا قرشيا: «خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۲

او کند هر چند فرزندی از قریش باشد».

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهرا ناظر به همین معنی است.

۲- داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که «غزالی» در کتاب «بحر المحبة» از «اصمعی» نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

«اصمعی» می گوید: «در مکه بودم، شبی بود ماهتابی، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش

داد به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می‌کرد:

یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم، و انت ملک حی قیوم، لا تاخذک سنة و لا نوم، غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حبیب بحبیه، و بابک مفتوح للسائلین، فها انا سائلک ببابک، مذهب فقیر، خاطئی مسکین، جئتک ارجو رحمتک یا رحیم، و ان تنظر الی بلطفک یا کریم!:

«ای بزرگ و ای آقای من! ای خدای من! چشمهای بندگان در خواب فرو رفته، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده و از دیده‌ها پنهان می‌گردند، و تو خداوند حی و قیومی، هرگز خواب سنگین و خفیف

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۳

دامان کبریائی تو را نمی‌گیرد. در این دل شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و حاجیان بر آنها گمارده‌اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده، تنها در خانه‌ای که برای سائلان گشوده است، در خانه تو است. هم اکنون به در خانه تو آمده‌ام، خطاکار و مستمندم، آمده‌ام از تو امید رحمت دارم ای رحیم! آمده‌ام نظر لطفت را می‌طلبم ای کریم!»، سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.

یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم

یا کاشف الكرب و البلوی مع السقم

قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا

و عین جودک یا قیوم لم تنم

ان کان جودک لا یرجو الا ذووا شرف

فمن یجود علی العاصین بالنعیم...

هب لی بجودک فضل العفو عن شرف

یا من اشار الیه الخلق فی الحرم:

«ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکیهای شب اجابت می کنی
 ای کسی که دردها و رنجها و بلاها را بر طرف می سازی.
 میهمانان تو بر گرد خانهات خوابیده اند و بیدار می شوند.
 اما چشم جود و سخای تو ای قیوم هرگز به خواب فرو نمی رود.
 اگر جود و احساس تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد.
 گنهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند؟
 سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:
 الهی سیدی و مولای! ان اطعتک بعلمی و معرفتی فلک الحمد و المنه علی و
 ان عصیتک بجهلی فلک الحجة علی:
 خدای من! آقا و مولای من! اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام
 حمدشایسته تو است و رهین منت توام.
 و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است... بار دیگر سر
 به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت: یا الهی و سیدی و مولای ما طابت
 الدنيا

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۴

الا بذکرک، و ما طابت العقبی الا بعفوک، و ما طابت الایام الا بطاعتک، و ما
 طابت القلوب الا بمحبتک و ما طابت النعیم الا بمغفرتک! «ای خدای من و
 ای آقا و مولای من! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست، و آخرت بی عفو تو شایسته
 نیست، روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است، و دلهای بی محبتت آلوده،
 و نعمتهایی آمرزشت ناگوار...».

«اصمعی می گوید: آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان دهنده و بسیار
 جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آنقدر خواند و خواند که بی هوش
 شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم (نور ماهتاب در
 صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین
 علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) است.

سرش را به دامن گرفتم و سخت به حال او گریستم، قطره اشکم بر
 صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود: من الذی
 اشغلنی عن ذکر مولای؟! «کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته»
 عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من، این چه گریه و این چه

بی‌تابی است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده؟ مگر خداوند درباره شما نفرموده: انما یرید الله لیزهّب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی! هیّهات هیّهات! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده، هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر قرآن نخوانده‌ای و این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون... «هنگامی که نفخ صور می‌شود و قیام قیامت، نسبها به درد نمی‌خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد، اصمعی می‌گوید: هنگامی که چنین دیدم

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۵

او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم».

۳- تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده‌ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان متناسب با جرمهائی است که انجام می‌گیرید و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله‌های آتش دوزخ تا آنجا که چهره‌ها در هم کشیده شود و لبها از هم بازماند به عنوان مجازات برای سبک و زنان بی‌ارزش و بی‌ایمان ذکر شده است، و با توجه به این معنی که آنها غالبا کسانی هستند که چهره‌های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می‌کشند و گاه، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می‌زنند، و با استهزاء و سخریه می‌نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می‌شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۶

آیه ۱۰۵ - ۱۱۱

آیه و ترجمه

اَلَمْ تَکُنْ اِیّاتِی تَتْلٰی عَلَیْکُمْ فَاَکُنْتُمْ بِهَا تُکَذِّبُوْنَ ۱۰۵

قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالّین ۱۰۶

ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون ۱۰۷

قال اخسوا فيها و لا تكلمون ۱۰۸
انه كان فريق من عبادي يقولون ربنا اءمنا فاغفر لنا و ارحمنا و اءنت
خيرالرحمين ۱۰۹
فاتخذتموهم سخريا حتى اءنسوكم ذكري و كنتم منهم تضحكون ۱۱۰
انى جزيتهم اليوم بما صبروا اءنهم هم الفائزون ۱۱۱
ترجمه :

۱۰۵ - آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟!
۱۰۶ - می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی
بودیم.
۱۰۷ - پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعا
ستمگیریم (و مستحق عذاب).

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۷

۱۰۸ - می گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگوئید.
۱۰۹ - (فراموش کرده اید) گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا! ما
ایمان آوردیم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی.
۱۱۰ - اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما را از یاد من غافل کردند
و شما از آنها می خندیدید!
۱۱۱ - ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم آنها پیروز
ورستگارند.

تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن آیات
مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست
اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید: «آیا
آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید؟» (الم تکن
آیاتی تتلى عليكم فكنتم بها تكذبون).
آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم
آیا تمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را
پیش می گرفتید!.

مخصوصا با توجه به جمله «تتلی» و «تکذبون» که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می‌شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات !
آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می‌کنند و می‌گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم (قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا و کنا قوما ضالین).

تفسیر نمونه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۸

«شقوة» و «شقاوة» ضد سعادت است، و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است، و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامن انسان رامی‌گیرید در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیات مانمی‌باشد، و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می‌شود پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده، یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.

بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می‌کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

شاید با این اعترافات می‌خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می‌کنند: پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (ربنا اخرجنا منها).

«هر گاه بار دیگر برنامه‌های سابق را تکرار کردیم ما قطعاً ستمگریم»

و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فان عدنا فانا ظالمون).

آنها این سخن را در حالی می‌گویند که گوئی از این واقعیت بی‌خبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل، و بازگشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست. به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده «خداوند می‌گوید: دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگوئید»! (قال اخسئوا فیها و لا تکلمون).

جمله «اخشؤا» که به صورت فعل امر است معمولاً برای دور کردن سگ به کار می‌رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

سپس دلیل این سخن را چنین بیان می‌کند: «آیا فراموش کرده‌اید که گروهی از بندگان خاص من می‌گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، ما را ببخش بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم‌کنندگانی؟! (انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنافاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین).»

«اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنقدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد.» (فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری).

«و شما پیوسته از آنها می‌خندیدید» و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان پوزخند می‌زدید (و کنتم منهم تضحکون).

«ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایداری در مقابل آنهمه استهزا و عدم تزلزل در برنامه‌های الهیشان آنها را پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند» (انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون).

و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی‌رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفیید.

و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است.

گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند

با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی درخور خطابی که به یک انسان می‌شود نیستند، آری آنها که مؤمنان را تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.

و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایداریشان در برابر دشمنان مغرور و از خود راضی و بی‌منطق و استقامت در ادامه راه الله بزرگترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند.

آیه ۱۱۲ - ۱۱۶

آیه و ترجمه

قل کم لبثتم فی الارض عدد سنین ۱۱۲
قالوا لبثنا یوما و بعض یوم فسئل العادین ۱۱۳
قل ان لبثتم الا قلیلا لو اءنکم کنتم تعلمون ۱۱۴
اءفحسبتم اءنما خلقناکم عبثا و اءنکم الینا لا ترجعون ۱۱۵
فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم ۱۱۶

ترجمه :

- ۱۱۲ - (خداوند) می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.
۱۱۳ - در پاسخ می گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما.
۱۱۴ - می گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید!
۱۱۵ - ولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد!
۱۱۶ - پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما رابی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است.

بعد ←

↑ فرست

→ قبل